

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

این کلامی را که در بحث قبلی با فاصله زمانی از این کتابی که از بعضی از کتب اهل سنت جمع آوری کرده بود در فرق بین مسئله اصولی و قواعد فقهی یک تتمه مختصری را عرض کنیم آن بحث تمام شود. عرض کردیم در آنجا عده ای از مسائل را یعنی فرق ها را بین مسئله اصولی و قاعده فقهی گفتیم که دیگر احتیاج به تکرار نیست.

اینها همه شان چند تا مطلب دیگری را هم غیر از قواعد فقهیه بیان کرد. یکیش که ظاهرا آخرش بود فرق بین قواعد فقهیه و فروع فقهیه که مثلا در فقه ما عده ای از فروق را بین اشیاء می گوئیم. مثلا فرق بین کیفیت بین غسل جنابت با غسل حیض اگر فرقی باشد. یا بین خود جنابت و حیض و آثاری که دارند.

عرض کنم که همین جا گفتیم تعلیق مختصری این مسئله خودش فی نفسه درست است. فروق فقهیه ما داریم و به جا هم هست و به عناوین مختلف مطرح شده است حتی در بعضی هایش روایت هم ما داریم. روایت مفصل. یک روایت مفصلی است که احکام خاصه زنهار آورده است. چیزهایی که بر زنها نیست و بر مردها هست. یکی دو صفحه هست.

علی ای حال این ظاهرا نمی خواهد دیگری علم خاصی بشود. یعنی بحث خاصی شود. آن که ما الآن داریم فروع فقهیه را در خود فقه متعرض می شوند. نه در اصول متعرض میشوند نه در قواعد فقهیه. این بحث مقابله ای کرده است بین قواعد فقهیه و فروع فقهیه اصل این مطلب درست است. فروق فقهیه درست است. ما هم فعلا در فقه متعرض می شوند که آیا فرق بین جنابت و حیض چیست. در جنابت چه آثاری هست در حیض چه آثاری است. اما اینکه این را یک رشته مستقلی قرار دهند فروق فقهیه را مثل قواعد فقهیه یا مسائل اصولیه ظاهرا نیاز به چنین چیزی نباشد.

یکی هم راجع به نظریات و قواعد فقهیه که آن هم توضیح دادیم. عرض کردیم نظریات فقهیه همان است که الآن اصطلاحا فلسفه اصول فقه می گویند. یا فلسفه فقه. و طبعا بیشتر مراد فلسفه اصول فقه است. فرق بین قواعد فقهیه مسائل اصولیه و فلسفه اصول فقه. عرض کردیم اصل این مطلب بد نیست. یعنی ما در مسائل اصولی غیر از طرح های اصولی و مسائل اصولی لایه های زیرین به حساب لایه هایی که قبل از این مسائل هستند آنها را هم مورد بررسی قرار دهیم. اصل این مطلب درست است. لکن چون علم اصول یک علم اعتباری

است می شود همان مسائل را در خود اصول فقه آورد. چون مراد از لایه هایی که می آید فرقی نمی کند در علوم حقیقی هم همین طور است. این را شما در طب راجع به بدن انسان صحبت می کنید یک دفعه شما به مناسبت بدن انسان می روید تاریخ مثلا وجود انسان و حیوان و گیاه و موجود زنده روی کره زمین و وجود آب و از آن لایه های خیلی جلو شروع می کنید. خب طبعا آن لایه ها تأثیرگذار در مسئله طب هست اما بنا نیست که آنها در طب بررسی شود. در علوم طبیعی بررسی می شود. در دوران های زمین شناسی در علوم مختلفی که هست بررسی می شود. در مورد اصول هم همین طور است فرق نمی کند. یک لایه هایی است که نزدیک است فرض کنید فرق بین امارات و اصول عملیه اساسا مثلا. و جهات دیگری که حالا بعضی هایش را عرض میکنم. اینها را می شود در خود علم اصول آورد. نیاز نیست که علم مستقلی یک لایه هایی هم هست که خیلی پایین فرض کنید شما به مناسبت اصول فقه و اینها بر می گردید به حقیقت انسان و تاریخ انسان و تاریخ قانون در انسان و به این مناسبت به انسان های اولیه و می روید همین جور جلو. این طبعا نه فقه می خورد نه به اصول نه به فلسفه اصول. این علم مستقلی می شود.

یعنی اگر شما بنا شود لایه ها را خیلی جلو بروید دیگر کلا از اصول خارج می شوید. ما اصطلاحا در فلسفه اصول فقه به ذهن ما این طور می آید که اگر بخواهیم لایه هایی که این مسائل اصولی دارد یک رابطی بین آنها جمع کنیم لکن از جنبه قانونی. این خوب است. این انصافا این داخل خود اصول فقه می شود. فرض کنید مثلا ما عرض کردیم در مسائلی که ما در اصول بررسی می کنیم در سه محور بررسی می کنیم. یکی ادبیات قانونی. ادبیات قانونی الفاظی مثل واجب و حرام و مکروه و دارای بار قانونی خاص و اقسام واجب و صحت و فساد و بطلان و فرق بین باطل و فاسد و چون عده ای از علمای اهل سنت بین عقد باطل و فاسد فرق می گذارند. فرق بین این دو تا و خب یک بحث اینگونه می شود که آیا این ادبیات قانونی قبل از اسلام در مکه یا مدینه بوده است. محیط مکه و مدینه چطور بوده است. همین محیط مدینه در ۱۵۰ سال بعد زمان امام صادق چطور بوده است. خب این را می شود بررسی کرد. البته در اصول به عنوان بحث حقیقت شرعیه مطرح شده است. اما شما می توانید پا را از آن دایره حقیقت شرعیه بالاتر بگذارید و لایه های تاریخی و اجتماعی اش را بیان کنید. اگر در این حد باشد این به فلسفه اصول می خورد یا رابطه ای که از نظر لفظی بین لفظ واجب با این اصطلاح قانونی حرام با اصطلاح قانونی حدود او و حقیقت او. این لایه ها را پیدا کردن این خوب است این در فلسفه اصول می آید خوب است. اسمش را بگذاریم فلسفه اصول فقه اینها را به نظر ما می شود در خود اصول هم بررسی کرد. اما یک دفعه شما پا را بالاتر می گذارید به مناسبت ادبیات عرب. اصل عرب و اصل لغت عرب از کجا آمده است از یمن آمده است چطور آمده است چطور تصورات تاریخی پیدا کرده است اصلا قبل از اینکه وارد دوران اسلام و حقوق به اصطلاح ادبیات قانونی روایات و آیات شویم می رویم روی اصول تاریخی و عرب و الفاظی را به کار برده اند

عربی که مکه بوده است متأثر چه بوده است عربی که در مدینه بوده است خب اینها بد نیست اما اینها ربطی هم به فلسفه اصول فقه ندارد خیلی خارج می شود.

یعنی به نظر ما در فلسفه اصول فقه تاریخ مثلا زبان عربی تاریخ خود عرب کیفیت انتشار عرب چون مخصوصا حضرت ابراهیم که عرب نبودند ایشان اسماعیل را آوردند در مکه. فرض کنید قبیله جرحم آمدند اسماعیل با اینها ازدواج کرد حقیقت قبیله جرحم ادبیاتی که اینها داشتند خب این بحث بد نیست. بحث علمی خوبی هم هست. تاریخی هم هست نوشته شده است طبعا معلومات ما در آن فطره زمانی خیلی آمیخته با اساطیر و اوهام و خیالات و خب اینها کارهای خوبی است اما به نظر من نه به اصول ربطی دارد نه به فلسفه اصول. این ربطی به این قسمت ندارد.

و به نظر ما حتی مستقلا هم بحث کردم به عنوان فلسفه اصول نه به عنوان تاریخ لغت عرب تاریخ اصطلاحات عربی تطوری که لغت پیدا می کند تطوری که بر اثر چون تمدن ها یک خصلت تأثیر و تأثر پذیری دارند. این طبیعت تمدن ها و جامعه بشری است. فرض کنید مکه و مدینه دارای یک فرهنگ قوی نبودند. اما فرض کنید اهل مکه به شام می رفتند به یمن می رفتند این دو تا تمدن در اهل مکه تأثیرگذار می شود. اهل مدینه اهل این سفرها نبودند یک زندگی عادی داشتند با چاهی که می کنند چون در مکه و مدینه در هر دو اش نهر نبود. الان هم نیست در کل عربستان رودخانه های بزرگ ندارد. مساحتش دو برابر ایران است اما به اندازه نصف رود کارون هم رود ندارد.

علی ای حال با کندن چاه با آن وضع معین و لکن در مکه در مدینه کاملا متأثر به یهود است. یعنی یک ریشه های دینی و عوایدی بین اینها بوده است به خلاف مکه که کاملا مشرکین بر آن سیطره داشته اند. طبعا اینها در ادبیات در لغت در فرهنگ در خیلی جاها تأثیرگذار است نمی شود انکار کرد طبعا یکی از این تأثیرگذاری ها می خورد به قانون. یک ربطی هم به قانون پیدا می کند اما خیلی دور است. فاصله اش زیاد است. این لایه های خیلی دور است. به نظر من این جور مباحث را خوب است مطرح شود اما اینکه ما اسمش را اصول بگذاریم یا فلسفه اصول فقه بگذاریم ظاهرا فکر می کنم که صحیح نباشد.

س: به اندازه ای که...

ج: آهان ممکن است بگوییم که یک فلسفه اصول فقه یک اشاره ای ربطی بدهیم بین آن مباحث با اصول. این یک چیز در حد میانه در حد برزخ که مثلا بگوییم نه اصول است نه آن جامعه شناسی است نه لغت شناسی است نه تاریخ لغت است یک چیزی تقریبا سعی می کند جمع کند بین مجموعه امور. این البته تا اینجا بخش ادبیات قانونی بود. بعد بخش روح قانون است بعد بخش فضای قانونی. این سه

بخش را من سابقا توضیح دادم در بحث مکاسب علی ای حال اگر مراد این است از فلسفه اصول فقه ما بیایم لایه هایی که در حجیت ظواهر هست را پیدا کنیم لایه هایش را پیدا کنیم لایه های ادبی و تاریخی لکن به مقداری که از زاویه قانون باشد. اعتبار با شد. این در خود اصول به نظر من بیاید بهتر است. داعی نداریم جدایش کنیم. در خود علم اصول متعرض این شویم.

اما اگر خیلی لایه های دور می خواهیم برویم به تاریخ و عرب و چند هزار سال قبل از اسلام و کیفیت آشنایی اسماعیل با لغت عرب و نسل اسماعیل اینها ظاهرا فکر می کنم به اصول که نمی خورد به فلسفه اصول فقه هم نمی خورد. به نظرم می آید که اگر این لایه ها را بخواهیم برویم این لایه ها را کلا باید از فلسفه اصول فقه هم خارج کنیم. علی ای حال اینکه ایشان نظریات فقهیه را با قواعد فقهیه مقابله کرده است اجمالا حرف بدی نیست. لکن بحث در این است که اولاً این مباحث را چطوری مطرح کنیم و علی تقدیر طرح در کجا قرارش دهیم. به نظر من علی تقدیر این جزء اصول است که اگر روح قانونی بر آن حاکم باشد و علی تقدیر اینکه خیلی به عمق تاریخ و حقایق خارجی برویم این کلا از فلسفه اصول فقه هم خارج باشد. اصلاً کلا از فلسفه هم خارج باشد. بله ممکن است یک علمی را تاسیس کنیم که بخواهد بین این دو تا ربط دهد. نصف از این بگیرد نصف از آن. بد نیست اسم این را فلسفه اصول فقه بگذاریم و جداگانه کنیم. این بد نیست عادتاً نکته خاصی بر این بحث نیست.

یک بحث هم ایشان فرق بین قواعد و ضوابط فقهیه گذاشت. البته در اصطلاحات ما نیست. یک اصطلاحی است در حد اصطلاح است ارزش علمی ندارد. ایشان گفته است ضوابط فقهیه قواعدی هستند که در یک باب خاص جاری می شوند. قواعد فقهیه در اکثر فرض کنید قاعده طهارت فقط در طهارت جاری می شود. این را اسمش را بگذاریم ضابطه فقهیه. اما فرض کنید لاضرر. این در ابواب زیادی است. یا استصحاب. این را گذاشتیم قاعده فقهیه. این حرف بدی نیست اصطلاح است در اصطلاح علمای ما قاعده طهارت هم در قواعد فقهیه است. مشکلی ندارد حالا تغییر اصطلاح نکته خاصی هم ندارد. فقط اشاره کنند که این قاعده بردش کم است آن قاعده بردش زیاد است. خود الفاظ قاعده هم روشن می شود. احتیاج ندارد که جعل اصطلاح کنیم. این بیان ما سبق بود و توضیحی راجع به مواردی که ایشان نقل کرده بودند. توضیح بیشتر اینها جای خودش می خواهد. قال فلان قال فلان در فلسفه اصول جای خودش می خواهد که اینجا نیست فقط اشاره کردیم.

مرحوم نائینی بعد از آن دو مطلبی را که ایشان فرمودند در مقدماتی که در باب استصحاب فرمودند مقدمه چهارمی را هم طرح فرمودند در امر رابع به قول خود ایشان به عنوان ما یعتبر فی الاستصحاب. ایشان فرمودند یعتبر فی الاستصحاب به حسب چاپی که دست من هست

جلد ۴ از صفحه ۳۱۶ به بعد. خیلی هم طولانی نیست. تا صفحه ۳۱۹ است. عرض کنم ایشان فرمودند در استصحاب سه امر معتبر است. من تقریبا اجمالا می خوانم یک مناقشه مختصری می شود گفت مرحوم اقاضیا با ایشان دارند که متعرض می شویم. یک صحبت کلی تری هم آقای خوبی دارند که آن هم متعرض می شویم بعد مناقشاتش.

در استصحاب ایشان سه تا امر را معتبر کرده اند. یکی اول من فهرست وار می گویم بعد توضیح می دهم. یکی اینکه زمان یقین و شک در یک زمان باشد. یعنی در همان زمانی که یقین دارد در همان زمان هم شک داشته باشد. شک و یقین زمانا این دو سه صفت نفسانی خوب طبعاً نمی شود انسان هم یقین هم شک به یک چیز واحد باشد. متیقن عوض می شود. ما یقین و شک در یک زمان باشد. چون می خواهند با این مطلب آن قاعده یقین را خارج کنند. چون در قاعده یقین اول یقین داشت که زید عادل است بعد شک کرد که اصلا یقین درست بود یا خیر. اصطلاحاً این را قاعده یقین گذاشتند که عرض کردیم دلیلی هم بر آن نیست.

آنجا یقین یک زمان است شک یک زمان است. اینها نه در باب استصحاب همین الآن هم یقین دارم هم شک دارم. هم یقین دارم که زید دیروز زنده بود هم شک دارم که زید امروز زنده است یا خیر. دیروز حیات داشت شک دارم امروز حیات دارد یا خیر. یقین و شک من یکی است. یقین داشت دیروز این حرام بود نمی داند امروز حلال شد حرمتش برداشته شد نجس بود نجاستش برداشته شد یا خیر. اصطلاحاً اسم این را گذاشته اند اجتماع زمان یقین و شک که هر دو باید فعلی باشند.

دوم مطلب دوم چون نمی شود یقین و شک به یک چیز واحد باشد. زمان متیقن قبل از زمان شک با شد. سبق زمان متیقن بر زمان شک. چون نمی شود گفت اگر هر دو بخورد هم یقین به حیات زید هم شک در حیات زید اینکه نمی شود. پس باید به این معنا باشد که زمان متیقن حیات دیروز بوده است زمان شکش یعنی زمان مشکوک امروز است. سوم بحث سومی که شک ایشان می کنند فعلیه الشک و الیقین. یقین و شک هر دو فعلی باشند. تقدیری نه. فعلی باشند. این هم ایشان اینجا بحث کرده اند و طبعاً این مسائل عرض کردیم کرارا مسائل اصول نحوه پیشرفتش اینگونه بوده است که غالباً مسائل فقهی مطرح می شده است و جواب می دادند سعی می کردند بعدها به این مسائل فقهی یک شکل عام قانونی بدهند که جاهای دیگر هم جاری شود. این بحث این بود خیلی ساده است بحثش. شخصی یقین به حدث داشت فرض کنید از خواب بلند شده است قطعاً یقین به حدث داشت به خواب داشت بعد غفلت میکند از حال خودش. فرض کنید اگر شک می کرد که حدث رفع شده است یا خیر خوب استصحاب حدث می کرد. غفلت می کند نماز میخواند بعد از نماز شک می کند که آیا قبل از نماز وضو گرفت یا خیر. حدثش را برطرف کرد یا خیر.

خب بعضی ها گفته اند که بله استصحاب جاری می کند. می گوید اگر من قبل از نماز شک می کردم استصحاب حدث می کردم. پس من با حدث در نماز داخل شدم پس نماز باطل است. آقای ... ۱۷/۲۰

گفته اند نه اینجا یک راهی درست کنیم نماز درست است و آن اینکه راجع به قبل از نماز که شک ندارد. یعنی اگر شک می کرد شکش اصطلاحاً تقدیری است. اگر شک می کرد استصحاب حدث می شد. بالفعل که شک نکرده است شک بعد از نماز کرده است. در اینجا گفته اند طبق قاعده این طور است الآن چون شک فعلی است استصحاب حدث می کند. الآن شک می کند که آن حدیث برداشته شده است. استصحاب حدث می کند حکم می کند که وضو بگیرد. اما نسبت به نماز حکم به صحت نماز می کند. این از آن جاهایی است که مثل سحره موسی می ماند. ظاهرش یک طور است برای نماز بعدی وضو بگیرد اما نماز قبلی اش درست است. این ها بعد آمدند این را شکل اصولی دادند. شکل اصولی اش به این شد که نماز قبلی به خاطر اینکه اگر میخواست استصحاب کند اگر شک می کرد شک که نکرده است غافل بوده است. آن شک تقدیری است. چون تقدیری است استصحاب جاری نمی شود باید شک فعلی باشد. اگر شک فعلی بود استصحاب جاری می شود. پس نسبت به نماز قبلی استصحاب جاری نمی شود آن وقت چون شک دارد الآن نسبت به او قاعده فراغ جاری می شود.

اما نسبت به نماز بعدی مشکل ندارد چون حدث که یقین داشت ارتفاع حدث که یقین نداشت. پس بنابراین اشکال ندارد استصحاب جاری کند برای نماز بعدی وضو بگیرد. کمی نتیجه عجیب و غریب به نظر آمد. نماز قبلی درست شود نماز بعدی احتیاج به وضو داشته باشد. بعدها این را اصولیین ما یک شکل قانونی و حقوقی به آن دادند. این مطلب خیلی لطیفی است در دنیای امروز هم این تصویر می شود. که شما مثلاً گفته اند کسی که مثلاً دارای چنین کاری است به این منسب باید معین نشود. بعد آمدند نگاه کردند منسب معین شده است ۵ ماه حقوق گرفته است بعد استعفا داده است. خب این آقا سابقه بدی داشت ما توجه نکردیم اگر توجه می کردیم طبق ان سابقه حق نداشتیم این را انتخاب کنیم برای این منسب. آیا واقعا این نکته ای که گفته است بعدی است از مباحث استصحاب است؟ من همیشه عرض می کنم مباحث اصول یک جویری بروید که در دنیای روز هم قابل طرح باشد. آیا واقعا در دنیای روز هم همین طور است؟ چون استصحاب یک مقدارش هم عقلایی است و چند بار هم این را عرض کردیم. آیا واقعا در دنیای روز اینگونه است که اگر یک کاری انجام گرفت لکن توجه نداشتند. بعد از اینکه تمام شد دیدند که اگر توجه می کردند این شخص صلاحیت نداشت. چون این شخص جرم سیاسی مرتکب شده است طبق این جرم سیاسی نباید استخدام می شد. حواسشان پرت شد استخدام کردند. ۵ ماه هم پول گرفت و رفت. آثاری هم بر آن مترتب شد. آیا واقعا می آیند حساب می کنند می گویند شما بیخود این را استخدام کردید چون جرم سیاسی که

داشت. ثابت هم نشد که جرم سیاسی اش خارج شده است. شما چرا استخدام کردید. یا می گویند ولش کن گذشت دیگر چون در حین عمل التفات و توجه نداشتیم شک فعلی نداشتیم به قول اصولیین ما شما روی آن حساب نکنید. ان جرم سیاسی را بعد از این حساب کنید قبل از این حساب نکنید. آیا واقعا این نکته عقلایی است؟ خیال نکنید بحث ها فقط در اصول ما است. خیلی هم مثال واضح است در جامعه هم به آن ابتلا پیدا می شود.

عرض کنم که مرحوم شیخ انصاری البته مثل بقیه تبلی های بنده نشد مراجعه کنم احتمال می دهم سیوطی در اشباه نظائر یا نبوی در فرع فقهی این را آورده باشد. احتمال می دهم سنی ها اصلش بوده است. یعنی فرع را آورده اند بعد به اصول منتقل شده است. علم خودمان را فعلا بگوییم که از زمان شیخ انصاری جزئی اصول شد و در شرایط استصحاب قرار گرفت. تصادفا وقت هم نکردم کتاب های اصولی قبل از شیخ را نگاه کنم. مثل استادش مرحوم نراقی مناحل این کتب مفاتیح معذرت می خواهم مفاتیح سید محمد مجاهد اینها را نگاه کنیم چون شیخ به این دو سه کتاب خیلی متأثر است.

علی ای حال بله یک نکته دیگری هم من در اینجا چون ما نکات مختلفی را می گوئیم که مرحوم شیخ این مطلب را در تنبیهات استصحاب آورده است که شک باید فعلی باشد. مثالش هم زدم خیلی روشن است. مرحوم شیخ در تنبیهات آورده است. اصولا شیخ در کل رسائل این راه را دارد. یک چیزی را به عنوان تنبیهات قرار می دهد که خیلی ها را هم از مشایخش گرفته است در مناهج هم هست. شاید اینها متأثر به روش شیخ الریس ابن سینا بوده اند شاید مثلا.

بهرحال مرحوم نائینی به جای تنبیهات در ارکان استصحاب آورده است. يعتبر در استصحاب امور ثلاثه. اینجا آورده است مرحوم نائینی و این یک نکته ای است که من عرض کردم. خیلی از مسائلی که در تنبیهات است را می شود در خود استصحاب آورد. به نظر من نائینی حالا اینجا تذکر نداده است ما تذکر می دهیم. به نظر من می آید که بعضی از این مسائل کاملا قابل یعنی جایش در خود متن است. در تنبیهات نیست. حالا بهر حال باز وارد آن بحث نشویم.

بهرحال مرحوم نائینی در اینجا آورده است و این جا صفحه ۳۱۷ تا صفحه ۳۱۹ این به حسب این چاپی که دست من هست ایشان آورده اند. و متعرض این بحث شده اند. آن وقت به مناسبتی در تنبیهات اگر چون ممکن است بعد نگاه کنیم حالا نکاتش هم بگوییم بد نیست. در صفحه ۴۰۳ از همین چاپی که دست من است التنبیه الاول یک سطر نوشته اند يعتبر فی الاستصحاب فعلیه الشک و قد تقدم

الكلام فی ذلک فی ما سبق. این تقدم چون در حاشیه نوشته است کسی که کتاب را چاپ کرده است این تقدمش اینجا است. شیخ انصاری هم در تنبیهات آورده است.

لکن نائینی البته نائینی شاید در درس فرموده باشد حالا شاگرد ایشان ضبط نکرده است. شاید نائینی می خواسته بگوید که بعضی از مطالبی که در تنبیهات است باید در متن بحث می آید نه در تنبیهات. بهر حال این حالا یک نمونه اش. شاید دیگر این بحث را تکرار نکنیم حالا همین جا گفتیم که بقیه یقاس علیه. ما لم نذکر یقاس علی ما ذکرناه. این را مرحوم نائینی در سلب بحث استصحاب البته در مقدمات آورده است. در جریان استصحاب این امور معتبر است. یکیش فعلیت شک. اما در کتب متعارف حوزه ما در این ۲۰۰ سال اخیر تقریباً در تنبیهات آمده است. و مرحوم استاد چون ما گفتیم برای آقایان برای مراجعه به کتاب ها فعلاً کمی کار کنیم که آدرس دهیم مرحوم استاد هم اصولاً این مقدمه را نیاورده اند. يعتبر در استصحاب که مرحوم نائینی دارند ایشان اصولاً این مطلب را متعرض نشده اند و به اصطلاح در مقدمه این که سه چیز خوب در خلال کلماتشان هست اما به عنوان مقدمه خیر. آن وقت ایشان در تنبیه ثانی آورده اند. صفحه ۹۱. از این جلد ۳ چاپ اولی مصباح. در تنبیه ثانی آن وقت ایشان دارند لا ینبغی الاشکال فی ان مقتضا ان ادله الاستصحاب و اعتبار الیقین و شک الفعلی. آن حرفی که نائینی در مقدمات گفته اند و شیخ انصاری در تنبیهات ایشان اینجا آورده اند. در تنبیه دوم آورده اند. به حسب چاپی که دست من است. چون بعد یک چاپ سراسری کردند که آن چاپ را نمی دانم. به حسب این چاپی که الان پیش من است صفحه ۹۱ است. در تنبیه ثانی. مفصل همین فرع را آورده اند این فرعی که الان من عرض کردم یک فرع دیگر هم آورده اند چون می خواهم بگویم شاید آقایان خواستند شب مطالعه کنند چون امروز که نمی رسیم کلمات خوبی را مطالعه کنیم.

ایشان می خواهند بگویند این فرع ربطی به فعلیت شک ندارد. خلاصه حرف آقای خوبی این است. این فرع را ایشان قبول می کنند یعنی این فرع را متعرض می شوند. اولاً به لحاظ فتوا ایشان می گویند که نماز هم باید بخواند. یعنی ایشان اشکال دارند قاعده فراغ را جاری نمی دانند. نسبت به نماز قبلی چون بنایشان به این است که استصحاب جاری نمی شود چون شک فعلی نبوده است قاعده فراغ جاری می شود. ایشان معتقدند قاعده فراغ این جاها جاری نمی شود. این یک قاعده کلی دارند ربطی به استصحاب ندارد. لذا ایشان حکم می کنند که آن نماز باطل است. هم برای نماز بعدی باید وضو بگیرد هم آن نماز قبلی هم حکم به صحت نمی کند.

س: .. هم جاری نمی کند؟



ج: البته ایشان شک فعلی را قبول دارند که شک باید فعلی باشد. این هم قبول دارند اصل مطلب را قبول دارند اما مثال را مثال نمی

دانند. در مثال مناقشه دارند.

له لحاظ فتوایی حالا به لحاظ اصولی توضیحاتی داده اند که فردا می خوانیم. به لحاظ فتوایی هم در این فرع این فرعی که الآن عرض کردم نماز را باطل می دانند. باید اعاده کند. استصحاب هم جاری نمی دانند. قاعده فراغ هم جاری نمی دانند. هر دو را جاری می دانند. اشکالشان این است که احراز طهارت نکرده است. لا صلاه الا بطهور احراز طهارت نکرده است. احراز حدث هم نشده است. یعنی استصحاب حدث هم نشده است. قاعده فراغ هم ایشان جاری نمی دانند. این به لحاظ فتوایی. می ماند به لحاظ تحلیل اصولی شان که فردا متعرض می شویم.

تحلیل اصولی متعارف همین است که از زمان شیخ تا، آقای خوبی اشکال می کند در مثالش اصل مطلب را قبول دارند آن تحریر قاعده کلی را روی مثال اشکال می کنند. به ذهن این حقیر سراپا تقصیر فردا هم مطالبی می رسد که ما کلا با این آقایان مخالفین من الصدر الی الذیل.

خب این راجع به یک اجمالی از بحث عرض کردم که معلوم شد کجا هستیم گفت این تذهبون اول کجا هستی بعد از اینکه این تذهبون روشن شد وارد بحثی که مرحوم نائینی شده اند بشویم.

فرمودند معتبر فی الاستصحاب امور ثلاثه بله اجتماع یقین و شک در زمان واحد. یعنی ما باید در یک زمان هم یقین داشته باشیم هم شک. چون اینها فرض کرده اند اگر در دو زمان شد قاعده یقین می شود. یا عکس قاعده یقین. اینها باید در یک زمان باشد. حالا البته این هست ممکن است حدوث یقین دیر و زود شود. مثلا من شک می کنم که الان آیا با وضو هستم یا خیر بیست دقیقه در حال شک بودم یکدفعه یادم می آید که دو ساعت قبل وضو گرفتم. حدوث یقین بعد از شک شد اما بالفعل وقتی که یقین پیدا می شود شک هم هست. بعد هم ایشان مثال زده است.

بهر حال اجتماع یقین و شک باید در یک زمان باشد. بعد ایشان که بله دیگر من چون بله دیگر بقیه عبارت را نمی خوانم. و سر این این است که اینها می خواهند بگویند حقیقت قوام استصحاب به همین است. آن وقت فقط یک نکته می ماند که آقایان ما مطرح نکرده اند و ما مفصل عرض کردیم که ما یک بحثی داریم به نام استصحاب که در روایات ما با این عنوان نیامده است. یک بحث دیگر داریم یقین لا ینقض بالشک یا لا یزول بالشک که عرض کردیم در روایات ما این عنوان آمده است. و مفصل متعرض شدیم که اهل سنت این عنوان را

آورده اند. عده ای گفته اند که استصحاب یکی از افراد این عنوان است. عده ای هم گفته اند که هفت هشت عنوان از کتاب سیوطی خواندیم که همه می شود استصحاب. تمام موارد یقین لا ینقض بالشک خب این بحثها گذشت خلال بحث های آینده هم روشن تر خواهد شد.

خوب دقت کنید بحثی که الان اینجا مطرح است البته من توضیحش را الان اشاره کردم فقط اینکه می گوید یقین لا ینقض بالشک این باید این فرض را بکند که الان هم یقین هست هم شک است. اینگونه باید فرض شود و الا اگر مراد این باشد یعنی همین یعنی به جای کلمه استصحاب که نائینی فرمودند البته نائینی استصحاب را با لا تنقض یقین بالشک یکی می دانند اصلا معانی دیگر برای آن ذکر نکردند ما معانی دیگر ذکر کردیم. یعنی از اهل سنت گرفتیم و بعضی هایش را هم خودمان ذکر کردیم. ممکن است کسی بگوید یقین لا ینقض بالشک یقین سابق با شک است. لکن خلاف ظاهر است. استظهار آقایان من بعد چون توضیح بیشتری عرض می کنم استظهار آقایان بیشتر از جانب لفظی است. آن جانب لفظی این طور است یک قاعده ای است ما کرارا عرض کردیم کرارا و مرارا و تکرارا الفظی که در لسان دلیل اخذ می شوند حمل بر فعلیت می شود نه شأنیت. مثلا گفت اذا بلغ الماء قد کثر بالفعل کثر شود. اگر گفت شما برای من قلم بخر از بازار شما یک تکه چوب بیاورید. می گوید بفرستید کارخانه بعد تبدیل به قلم می شود. عرف این را نمی فهمد. چیزی که بعد بنا است قلم شود را قلم نمی گوید.

وقتی گفت یقین لا یزول بالشک نکته مرحوم نائینی بیشتر این نکته ادبی است نکته لفظی است در لسان دلیل. پس باید ما اینطور فرض کنیم که هم یقین باشد هم شک باشد. ظاهرش این طور است اما در قاعده یقین شمایقین داشتید که زید عادل است. الان شک دارید. یقین الان دیگر یقین ندارید خوب دقت کنید این معنایش این است که اگر بگویید لا تنقض یقین بالشک یا یقین لا ینقض بالشک شامل قاعده یقین شود مثل همان مشتق فی من قضی عنه مبدأ می ماند. باید بگوییم یقین سابق. این طوری باید بگوییم. الان که نیست. نکته روشن شد؟

پس نکته ای که آقایان دارند نکته لفظی است ان نکته لفظی این است که الفظی که در لسان روایت هست حمل بر فعلیت شود. آیا این نکته ثابت است؟ بله قطعی است. عرفی است. وقتی گفت برای من یخ بیاور شما بروید یک لیوان آب بیاورید. بگویید بگذارید در فریزر یخ می بندد. آب یک چیز است یخ یک چیز است. بله این شأنیت دارد که یخ ببندد اما الان آب است. الفاظ وقتی در لسان دلیل آمد حمل می شود بر معانی فعلی. این مطلب درست است. اگر شما بخواهید به قاعده یقین اخذ کنید بگویید اقا شما یقین داشتید سابقا زید عادل

است الآن شک دارید. یقین لاینقض بالشک. از آن یقینتان دست بردارید. یعنی یقین که بود الآن که نیست. می گویند این خلاف ظاهر است. یقین که بود خلاف ظاهر است. ظاهر این است که هم یقین هست هم شک است. دقت کنید نکته فنی چیست. آقایان بیشتر روی استظهار از لسان دلیل پس باید یقین و شک هر دو فعلی باشند. خب نمی شود یقین و شک متعلقشان یکی باشد و فعلی باشند. لذا قاعدتا سبق زمان متیقن بر زمان شک می شود. اختلاف این دو یقین و شک به این می شود. و لذا به این می شود که یقین شما به وجود شیء خورده است و شکتان هم به بقاء آن خورده است. پس زمان یقین و شک یکی شد و سبق هم زمان آن شد. یا حالا ایشان تعبیر به سبق زمان متیقن بعضی ها گفته اند شرط است متیقن سابق باشد قید سابق و مشکوک لاحق باشد. متأخر با شد. اینگونه هم گفته شده است. ما عرض می کنیم که هر دو درست نیست. نه سبق درست است نه عنوان سابق. بله مگر انتزاعی باشد که بعد توضیح می دهم اول خود مطلب را بگوییم.

لذا باید زمان متیقن قبل از زمان مشکوک باشد. بله خواهد آمد این هم در تنبیهات متعرض شده اند. این در این زمان مراد از زمان زمان حال نیست. قیاسش به زمان حال نیست. قیاسش به آن متیقن فی نفسه و مشکوک فی نفسه. لذا ممکن است هر دو در ماضی باشند. این محل کلام است که آیا استصحاب جاری می شود یا خیر. ممکن است یکیش ماضی باشد یکیش حالی باشد. کما هو المتعارف. دیروز زید زنده بود امروز شک داریم. ممکن است به عکس متیقن الآن باشد مشکوک آینده باشد این خیلی متعارف است وقتی انسان شک می کند آیا به رکوع ما می رسد یا خیر چون الآن امام در رکوع است می گوید من یک تکبیر می گویم استصحاب می کند بقاء رکوع را. اینکه به رکوع امام برسد. قصد جماعت می کند. پس متیقن الآن است مشکوک متأخر است لکن استقبالی است. گاهی هم هر دو استقبالی هستند. یعنی فردا می داند مثلا من باب مثال آب نهر باز می کنند نمی داند این دو ساعت است یا سه ساعت. هم متیقن فردا است هم مشکوک. این را اصطلاحا می گویند استصحاب استقبالی. اگر استصحاب استقبالی شنیدید مراد این است. پس مراد از زمان حال در اینجا حال اصطلاح نحوی نیست. حال اصطلاح نحوی یک قسمتی از ماضی یک قسمتی از مستقبل و حال می آوریم چون حال که استقرار ندارد. یک مثل اینکه الآن که صحبت می کنم حال که الآن صحبت می کنم. این مختصری از ماضی است مختصری از مستقبل است. این را اصطلاحا در عرف حال می گویم.

اینجا مراد این نیست. گاهی هر دو ماضی اند. آن هر دو ماضی بحث بعدی اش می آید که فعلیت شک است. گاهی یکیش ماضی یکیش حال است کما هو المتعارف در باب استصحاب. گاهی متیقنش الآن است لکن مشکوکش فردا است. یا دو ساعت بعد است ۵ ساعت بعد است. این را اصطلاحا استصحاب استقبالی می گویند. گاهی هم هر دو اش بعد است. این هم تصویر می شود. می داند فردا

از ساعت ده آب این قنات به طرف باغچه او می آید نمی داند که دو ساعت است یا سه ساعت است. سه ساعتش یک اثر شرعی دارد دو ساعتش یک اثر شرعی. خب استصحاب می کند. حالا نشده است امروز هم آب نیامده است می گوید ابی که قطعا می آید مشکوکش سه ساعت بعد است یا دو ساعت. استصحابش می کند. البته خواهیم گفت که مشهور بین علما استصحاب استقبالی را قبول می کنند درذهنتان باشد. صاحب جواهر اشکال می کند میگوید انصراف دارد ادله استصحاب استقبالی را نمی گیرد. من فردا متیقن خواهد آمد بعدش هم مشکوک هر دو فردا این لا تنقض الیقین بالشک انصراف دارد از مورد استصحاب استقبالی. ما چون همیشه دلمان می خواهد یک دوره اصول درذهنتان تکرار شود. این بحثش فردا خواهد آمد. مشهور فعلا قائلند که جاری می شود. سرش هم همین است میگویند متیقن قبل از مشکوک باشد. مهمش همین است. هر دو اش ماضی است هر دو اش استقبالی. یکیش حال یکی استقبالی. همین مثال هایی که خدمتان عرض کردم.

بله اگر عکسش ب اشد آن هم تصویر می شود الآن متیقنا شما با طهارت هستید نمی دانید دو ساعت قبل با طهارت بوده اید یا خیر. بخواهید استصحاب طهارت بر دو ساعت قبل کنید بگویند نمازی که خواندم درست است. این را اصطلاحا به آن استصحاب قهقرا می گویند. در فارسی ما. یا استصحاب معکوس هم می گویند. این دیگر گفته شد سابقا کرارا گفته شده است دلیلی بر اعتبار این در دست نداریم.

بعد ایشان می گوید که فان الظاهر من قوله لا تنقض الیقین بالشک عدم نقض المتیقن بما له من الآثار بالشک فی بقائه و هذا لامعنا یتوقف علی سبق زمان متیقن. پس باید در استصحاب زمان متیقن سابق باشد. حالا عرض کردم بعضی ها تعبیر به این می کنند معتبر در استصحاب که متیقن سابق باشد و مشکوک لاحق. متأخر. بعضی ها مثل ایشان سبق زمان متیقن.

و بالجمله یقتضی مفاد اخبار یقتضی سبق زمان متیقن و شک فی بقائه. نکته سوم این نکته دوم. راجع به این هم توضیحی عرض می کنم امروز وقت تمام شده است نمی رسیم کامل بگویم بعد عرض می کنم. خلاصه بحث ما این است که در ادله استصحاب عنوان سبق نیامده است. نه سبق نه سابق. سبق و سابق را بگویم انتزاع کردیم حرف خوبی است و الا مفاد دلیل نیست. بق در آن نیست. البته با تامل در حرفهای سابق ما شاید وجه آن برایتان روشن شود. اما باز توضیح می دهم. این که معروف شده است سبق یا زمان سابق درست نیستند مگر مراد انتزاع باشد. مثل اینکه می گویم من وارد اتاق شدم انتزاع می شود که سقف فوق من است. نه اینکه من زیر سقف آمدم من وارد اتاق شدم. طبیعتا انتزاع می شود فوقانیت سقف.

سوم فعلیت الشک و یقین. این هم نکته اش واضح شد. اولاً اجتماع یقین و شک و ثانیاً که هر دو فعلی باشد. الآن دلیلش هم گفتم نکته اش هم یکی است. هم باید در یک زمان باشند هم هر دو باید فعلی باشند. و لایکفیه الشک و یقین التقدیری. بعد ایشان همان نکته ای که من گفتم. مضافاً الی ظهور لفظ الشک و یقین بل مطلق الالفاظ فی فعلیه الوصف العنوانی. نه فقط فعلیت وصف عنوانی همه عناوین حتی غیر وصف عنوانی. مثلاً بگوید به دیوار تکیه بده. یک مشت آجر روی زمین است می گوید گفتم به دیوار اینکه آجر است. میگوید خب بعد ما دیوار می شود. خب بعد می شود به درد نمی خورد. نه وصف عنوان که ایشان فرمود. مطلق الفاظ ظهور در فعلیت دارد. و چون یقین و شک هم با هم آمده است هم باید فعلی باشند هم اجتماع داشته باشند.

این یک نکته لفظی که من الآن اشاره کردم. یک نکته قانونی اسمش را ما می گذاریم فعلاً حقوقی مرحوم نائینی اثبات می کند که این است که ان الحكم المجموع فی الاستصحاب بل فی مطلق الاصول لا یکاد متحقق الا مع فعلیت الشک. اللذی اخذ موضوع ان فیها. اصلاً فعلیت احکام ظاهری به شک فعلی است. اگر شک نباشد احکام ظاهری جعل ندارند. این نکته یک نکته لطیفی است. یعنی نکته ای که ایشان فرمودند یک فرقی بین احکام واقعی و ظاهری می گذارند. چون وقت تمام شد بخواهیم نکته را ناقص بگوییم به درد نمی خورد. فردا انشاء الله. آقایان مطالعه کنند نکته اش خیلی لطیف است. این نکته را توضیح می دهیم و عرض می کنیم که متأسفانه باز هم این مطلب خالی از شبهه نیست.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین